

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/05

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / نکاح منقطع / حکم ششم از احکام هشت‌گانه مرحوم محقق در نکاح منقطع

حکم ششم از احکام هشت‌گانه‌ای که مرحوم محقق در بخش دوم نکاح منقطع یاد کردند این است، فرمودند: «السادس: لا يقع بها طلاق و تبين بانقضاء

المدة و لا يقع بها ايلاء و لا لعان على الاظهر و في الظاهر تردد اظهره انه يقع». [1]

نکاح منقطع قسمی از اقسام سه‌گانه نکاح است، چه اینکه نکاح ملک یمین هم قسمی از اقسام سه‌گانه است، هر کدام از این اقسام سه‌گانه حکم خاص خودشان را دارند. در نکاح منقطع، طلاق نیست، با انقضای عده بین زن و شوهر بینونت حاصل می‌شود. در نکاح منقطع، «ایلاء» و «لعان» نیست. این «على الاظهر» مفعول واسطه است برای «لا يقع»؛ یعنی «لا يقع بها ايلاء و لا لعان على الاظهر»، به خصوص اخیر بر نمی‌گردد. اما «و في الظاهر تردد اظهره انه يقع»؛ «ظهار» در نکاح منقطع واقع می‌شود؛ ولی در نکاح منقطع، «ایلاء» و «لعان» واقع نمی‌شود. منشا اینکه در نکاح منقطع «ایلاء» و «لعان» واقع نمی‌شود البته در هر دو باب نص هست - در «ایلاء» گذشته از اینکه به نصوص تمسک کردند، به ظاهر آیه هم تمسک کردند. مخالف در مسئله مرحوم مفید [2] است و مرحوم سید مرتضی، [3] گاهی هم هم‌فکرانی دارند. سید مرتضی چون خبر واحد را حجت نمی‌دانند، اگر ما بخواهیم بگوییم «لعان» و یا «ایلاء» مخصوص نکاح دائم است، باید آیه قرآنی بیاوریم. در «لعان» مانند «ایلاء» نیست که به حکم خاصی برگردد، فقط با روایت ثابت می‌شود؛ لکن در «ایلاء» از خود آیه هم استفاده کردند که مخصوص نکاح دائم است. آن‌جا هم سید مرتضی (رضوان الله تعالی علیه) می‌تواند نظر داشته باشد.

عصاره آن این است که در جریان «ایلاء» مرحوم مفید برابر روایات باید قانع بشوند، لذا اکثر علما قائل‌اند که «ایلاء» در نکاح منقطع واقع نمی‌شود؛ برای اینکه نصوص داریم «لا ايلاء في المتعة»؛ اما سید مرتضی (رضوان الله تعالی علیه) که قائل به حجیت خبر واحد نیست، با او نمی‌شود از راه خبر واحد گفتگو کرد که فلان روایت دلالت دارد بر اینکه در نکاح منقطع «ایلاء» نیست. ایشان در آیه 226 سوره مبارکه «بقره» [4] که بحث آن قبلاً گذشت، می‌گویند ظاهر آیه این است که «ایلاء» در نکاح منقطع هم هست؛ برای اینکه در آیه 226 دارد: «لِّلَّذِينَ يُؤَلِّونَ مِن نِّسَائِهِمْ» این آقایان تا آخر، حرفشان را یکسان می‌دانند می‌گویند «نساء» و همچنین «ازواج» مطلق است چه دائم چه منقطع. در قبال اهل سنت که می‌گویند نکاح منقطع، همسری نمی‌آورد و زوجه نیست، و قرآن هم حصر کرده است که هیچ مردی حق ندارد «إلا على أزواجه» [5] [6] و این «ازواجه» مخصوص نکاح دائم است. اینها می‌گویند «ازواج» مطلق است اعم از نکاح دائم و منقطع، آنها می‌گویند «ازواج» منصرف به نکاح دائم است. یک فقهی شیعی باید تا آخر حرفش را حفظ کند! این آقایان می‌گویند «نساء» مطلق است، «ازواج» مطلق است چه در سوره «بقره»، چه در سوره «نور». اما کاری که صاحب ریاض کرده است کار ناصوابی است؛ صاحب ریاض در همین بخش «ایلاء» و

مانند «ایلاء» می‌گوید این «نساء» منصرف می‌شود به «نساء» دائم، شما نباید این حرف را بنزید! یا «ازواج» ی که در سوره مبارکه «نور» است منصرف است به نکاح دائم، شما نباید این حرف را بنزید! [7] این «نساء» مطلق است و نکاح است. اگر واقعاً نکاح سه قسم است: دائم و منقطع و ملک یمین؛ پس این زن همسر اوست، اگر محفوف به قرینه باشد بسیار خوب؛ اما اگر محفوف به قرینه نباشد از کلمه «نساء» نمی‌شود گفت منصرف می‌شود به نکاح دائم؛ لذا این بزرگواران تا آخر بر همین حرف ایستادند که «نساء» مطلق است، «ازواج» مطلق است چه دائم چه منقطع. آنها می‌گویند «نساء» منصرف به دائم است، «ازواج» منصرف به دائم است، «الّا علیّ ازواجهم» یعنی دائم، منقطع که دائم نیست؛ بنابراین او زوجه نیست، حرف آنها این است. ما می‌گوییم «ازواج» و همچنین «نساء» مطلق است چه دائم چه منقطع. سید مرتضی بر همین اطلاق تکیه می‌کند می‌فرماید: «لَّذَیْنِ یُؤْلَوْنَ مِنْ نِسَائِهِمْ» آنها که نسبت به همسرانشان ایلاء دارند - «ایلاء» این است که سوگند یاد کند که مثلاً مدت یک سال یا «مادام العمر» یا فلان، همسری نکند - ایشان می‌گوید «ایلاء» در نکاح دائم و منقطع هر دو هست. این بزرگواران به روایات تمسک می‌کنند، روایات می‌تواند فرمایش مرحوم مفید را نقض کند؛ برای اینکه او قائل به حجّیت خبر واحد است؛ اما فرمایش سید مرتضی با روایات نفی نمی‌شود. چه راهی داریم که جواب مرحوم سید مرتضی را بدسیم؟ این بزرگواران آمدند گفتند همین آیه «ایلاء» که «نساء» دارد، تخصیص خورده است «لَّذَیْنِ یُؤْلَوْنَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرْتَضِیْنَ بَعْضُهُنَّ أَشْهُرًا فَآخَرًا» یعنی رجوع کردند به آمیزش، «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ؛ در نقد مرحوم سید مرتضی می‌گویند این «عَزَمُوا»، ضمیر «هم» به همان «یُؤْلَوْنَ» برمی‌گردد، این یک؛ و این «عَزَمُوا الطَّلَاقَ» مخصوص نکاح دائم است، این دو؛ پس «لَّذَیْنِ یُؤْلَوْنَ» یعنی «لَّذَیْنِ یُؤْلَوْنَ» نساء دائمشان را، این سه؛ پس آیه مخصوص نکاح دائم است. اما پاسخی که سید مرتضی و هم‌فکرانشان دادند این است که آیا این از سنخ تخصیص عام یا تقيید مطلق است یا از سنخ استخدام ضمیر است؟ ما تخصیصی در این جا نمی‌بینیم یا تقيیدی نمی‌بینیم، فقط یک کلمه «هم» در «عَزَمُوا» هست که این «هم» به آن «الذین» برمی‌گردد، کجای این تخصیص است یا کجای این تقيید است؟! اگر بگویند «اکرم العلماء لا تکرّموا الفسّاق منهم»، این می‌شود تخصیص؛ اما اگر بگویند «اکرم العلماء و جالس العلماء و نازل العلماء و خالط العلماء، فان فسقوا فلا تکرّموهم»، کجای این تخصیص است؟! یعنی همه اینها را تخصیص می‌زنند؟! اگر بگویند «الّا الفسّاق منهم» بله؛ اما این یک ضمیر «هم» به همان «العلماء» برمی‌گردد. معنای استخدام این است که وقتی گفتیم «العلماء» یک معنا دارد، وقتی ضمیر «هم» به «فسّاق» برگشت مانند آن است که این کلمه را تکرار بکنیم بگوییم «العلماء الفاسقون»، این تخصیص نیست، دوتا کلمه است که یکی عام است و یکی خاص؛ آن عام برای همه است، آن خاص برای اکرام است. استخدام این است که از خود مرجع، یک معنا اراده شود، از ضمیری که به آن مرجع برمی‌گردد یک معنای دیگری؛ در همین سوره مبارکه «بقره» به آیه 228 [8] استدلال می‌کنند، وقتی استخدام را مثال می‌زنند؛ می‌فرمایند: «وَ الْمُطَلَّاتُ یَتَرْتَضْنَ لِنَفْسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»؛ یعنی زن‌ها که طلاق گرفتند سه طهر باید فاصله بگیرند، «وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یُکَلِّمَنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِیْ أَرْحَامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یُعْلِنُهُنَّ أَحْبَبُ بِرَدِّهِنَّ» ما این جا تخصیصی نداریم، فقط یک «هَنْ» داریم که این «هَنْ» به «المطلّقات» برمی‌گردد. می‌گویند به قرینه اینکه فرمود شوهرهای اینها به اینها می‌توانند مراجعه کنند معلوم می‌شود که از این «مطلّقات»، مطلّقات رجعیه اراده شده است؛ چون اگر طلاق خُلع یا بائن و مانند آن باشد که جا برای رجوع نیست. «وَ یُعْلِنُهُنَّ» این «هَنْ» به «المطلّقات» برمی‌گردد که «المطلّقات» به معنای «الرجعیات» است، وگرنه ما تخصیصی نداریم، این را می‌گویند استخدام؛ یعنی دوتا کلمه ما داریم «المطلّقات»، «المطلّقات»؛ «المطلّقات» اول عام است و «المطلّقات» دوم به قرینه «یُعْلِنُهُنَّ» رجعیات است. سید مرتضی می‌گوید شما استخدام دارید یا

تخصیص؟ بله اگر شما مخصّص می‌داشتید، ما آن «الذین» را می‌گفتیم شوهران نکاح دائم، «یُولُونَ» را می‌گفتیم شوهران نکاح دائم؛ اما چنین مخصّصی نداریم. شما دوتا کلمه دارید، دوتا «الذین» دارید، دوتا «یُولُونَ» دارید؛ از «الذین» اول مطلق شوهرها، از «یُولُونَ» مطلق شوهرها، از «وَأَنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ» به «الذین» ی به معنای شوهرهای نکاح دائم، «یُولُونَ» ی به معنای شوهرهای نکاح دائم، بنابراین آیا این استخدام است یا تخصیص؟ «و عند تعارض بین الاستخدام و التخصیص» کدام مقدّم است؟ اما «و الذی یسهل الختم» این است که ما اگر نتوانیم در این جا تخصیص را بر استخدام مقدم بداریم، این «الذین»، «یُولُونَ» اینها محفوف هستند «بما یصلح للقرینة»؛ آن وقت از اینها عموم استفاده کنیم مشکل است، گذشته از اینکه حکم بر خلاف اصل است. اصل این است که با گفتن این جمله «ظَهَرَ كَظْهَرِ أُمِّي» حرمت حاصل نمی‌شود قبلاً حلال بود، الآن هم حلال است. این حکم ایلاء یا حکم سوگند یاد کردن که در مدت عمر یا بیش از چهار ماه معاشرت نکند، اینها خلاف اصل است، اصل اول حلیّت است. بنابراین این جریان درباره «ایلاء» هست، لکن در جریان سوره مبارکه «نور» چنین چیزی نیست. در سوره مبارکه «نور» این است که «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» [9] دیگر نباید مانند صاحب ریاض بگوئیم این «ازواج» منصرف است به نکاح دائم. بنای ما بر این است که چون نکاح منقطع مانند نکاح دائم است «الّا ما خرج بالدلیل»، هر جا گفتند «نساء»، چه دائم چه منقطع یا هر جا گفتند «ازواج»، چه دائم چه منقطع؛ در مسئله «ظهار» به این وضوح نیست.

در مسئله «ظهار» این است که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) تردید کردند؛ یعنی من هم مردّد، بعد می‌گوید «فیه خلاف»؛ یعنی بین فقها دوتا نظر هست، و بعد نظر نهایی خودشان را می‌گویند اظهر این است که واقع می‌شود. [10] اگر کتاب شریف شرایع در بحث «ظهار» ملاحظه کرده باشید، تعبیر ایشان در کتاب «ظهار» با تعبیرشان در کتاب «نکاح» فرق می‌کند. در کتاب «نکاح» تعبیرشان این است که آیا ظاهر در نکاح منقطع می‌شود یا نه؟ «فیه تردّد»، اظهر آن این است که «آنّه یقع». در کتاب «ظهار» دارد که آیا در نکاح منقطع، ظاهر واقع می‌شود یا نه؟ «فیه خلاف»، نه «فیه تردّد»، «فیه خلاف» اظهر این است که «یقع». سرّ آن این است که تا به آن جا برگردند، حکم برای ایشان شفاف‌تر و روشن‌تر شد تا نظر نهایی خودشان را بگویند، دیگر از تردید به در می‌آیند که می‌فرمایند: من مردّد نیستم، گرچه مسئله خلافی است.

حالا منشا خلاف همین است که آیا از روایات هر دو قسم در می‌آید یا هر دو قسم در نمی‌آید. قبل از روایات به این آیه سوره مبارکه «مجادله» باید مراجعه کنیم؛ چون مستحضری حدّ اقل ما ده طایفه از روایات داریم که قبل از اینها باید حکم قرآن مشخص شود، بعد این روایات را بعد از عرضه به قرآن روشن کنیم. چون عنایت دارید آنکه عدل قرآن است عترت است، نه روایت؛ همان طوری که از مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله تعالی علیه) نقل کردیم، [11] این چهارده بزرگوار قرآن ناطق اند، بله اینها عدل قرآن اند و تصریح ایشان هم این بود که قرآن بالاتر از امام (سلام الله علیه) نیست، این هم حق است؛ اما عترت، عدل قرآن است نه روایت.

مطلب دوم آن است که قرآن از آن جهت که «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»، [12] نه بطلان‌پذیر است و نه کسی مانند قرآن می‌تواند حرف بزند؛ لذا از هر جهتی مصون است، این قرآن می‌شود میزان و ترازو. روایاتی که ما الآن در خدمتشان هستیم بخشی از آنها فقهی اند، بخشی اخلاق اند، بخشی حقوقی اند، بخشی تفسیری اند، بخشی هم در ملاحم غیبی اند و بخش‌های فراوان دیگر هم دارد؛ اما این پنج بخش رایج است. هر کدام از این پنج بخش یا

معارض دارند یا معارض ندارند؛ پس هر کدام به دو قسم تقسیم می‌شود، حداقل ما با ده طایفه از روایات روبرو هستیم. از وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گرفته تا ائمه دیگر همه آنها فرمودند که به نام قرآن کسی نمی‌تواند آیه جعل کند؛ اما به نام ما روایات جعل می‌کنند «ستکثر عَلَى الْقَالَةِ» [13] [14] از وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است. خدا مرحوم مجلسی را غریق رحمت کند! حرف لطیفی دارد می‌فرماید این روایت، شاهد قطعی است که روایاتی به نام پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) جعل کردند. این روایت را یا حضرت فرمود یا نفرمود؛ اگر این روایت از حضرت صادر شده باشد که فرمود: «ستکثر عَلَى الْقَالَةِ»، پس معلوم می‌شود به نام او دروغ جعل می‌کنند و اگر این روایت صادر نشده باشد، همین روایت دلیل بر جعل است؛ چون همین روایت را از پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل کردند. [15] پس از وجود مبارک حضرت یقیناً روایات جعلی هست، از همین «ستکثر عَلَى الْقَالَةِ» استفاده می‌شود، ائمه دیگر هم که فرمودند.

یک بخش مربوط به «نصوص علاجیه» [16] است که در «اصول» ملاحظه فرمودید که اگر دوتا روایت متعارض داشتیم عرضه بر قرآن لازم است تا یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم؛ حالا یکی ترجیح «احدی الحجّین» بر حجّت دیگر است یا تمییز حجّت از «لا حجّت» است؛ به هر حال باید بر قرآن عرضه کنیم در صورت تعارض که این را همه ما در «نصوص علاجیه» در «اصول» خواندیم. اما روایاتی که معارض ندارند؛ آن روایاتی هم که معارض ندارند ائمه فرمودند هر چه از ما نقل شده است بر قرآن عرضه کنید، برای اینکه به نام ما دروغ جعل می‌کنند. این دو طایفه غیر از آن ده طایفه است؛ این دو طایفه، طایفه عرض است. روایات عرض بر قرآن دو طایفه است: یک طایفه روایاتی است که معارض دارد و یک طایفه روایاتی است که معارض ندارند، روایت بی معارض هم «الّا و لابد» باید بر قرآن عرضه شود؛ چون حضرت فرمودند به نام ما دروغ زیاد جعل می‌کنند. این اختصاصی به ما ندارد، آنها که بیش از ما جعلیات دارند. همین سیوطی معروف دو جلد کتاب نوشته ثنالی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه از «طهارت» تا «دیات» دو جلد کتاب است که جعلیات را ذکر کرده که در باب «طهارت» چه جعل شده، در باب «دیات» چه جعل شده و «بینهما» هم «مجهولات». پس هیچ روایتی از این ده طایفه‌ای که ما در خدمتشان هستیم و محلّ ابتلای روزانه ماست، معتبر نیست «الّا بعد العرض علی القرآن». این است که یک المیزان نوشته شده است که ترازوست. این المیزان ترازوست و انسان می‌بوسد این جا می‌گذارد، ولی حجّت نیست؛ چون خود این کتاب؛ یعنی قرآن کریم می‌فرماید: من یک مفسّر دارم و آن پیغمبر است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ». [17] در سوره «حشر» فرمود ببینید پیغمبرتان چه می‌گوید: «مَا أَنَا إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلُفْتُ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ»، [18] فرمود: «إِنِّي تَارِكُفِكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا» [19] «کذا و کذا». پس ما اول تا آخر قرآن را باید بفهمیم، اما ببوسیم این جا بگذاریم؛ چون این حجّت نیست، این ترازوست و با ترازو مشکل حل نمی‌شود، ما باید یک وزن و موزون داشته باشیم، یک کالایی داشته باشیم بسنجیم بعد حق این است؛ اما برای بوسیدن خوب است، می‌بوسیم و این جا می‌گذاریم. بعد می‌رویم خدمت روایات، روایات را بررسی می‌کنیم ظاهر و اظهر، نصّ ظاهر، و مانند اینها را بررسی می‌کنیم، عصاره آن را می‌آوریم خدمت قرآن کریم اگر مخالف نبود، آن وقت از ضمّ کتاب و سنّت حکمی در می‌آید آن می‌شود حجّت. اول باید بفهمیم قرآن چه می‌گوید، بعد برویم به سراغ روایات؛ چون اول ما ترازو نداشته باشیم با چه چیزی بسنجیم؟! بعد برویم به سراغ روایات، مشکلات داخلی روایات را حل کنیم؛ عام و خاص، مطلق و مقید، ظاهر و اظهر، نصّ ظاهر و مانند اینها را ارزیابی کنیم، عصاره آن را بیاوریم خدمت قرآن بسنجیم، اگر مخالف نبود آن گاه این دو حجّت الهی را کنار هم بگذاریم و حکم از آنها استفتا کنیم. ما این جا هم باید همین کار را بکنیم، قبل از

اینکه به روایات برسیم باید ببینیم که آیه درباره «ظهار» چه می‌گوید.

پرسش:

پاسخ: آن روز از کشف‌الغطاء خواندیم، مرحوم کاشف‌الغطاء می‌گوید امام، حافظ قرآن است و برای حفظ آن شهید هم می‌شود؛ اما معنای آن این نیست که حقیقت امامت با حقیقت قرآن مثلاً تفاوت دارند. بعد ایشان شاهد هم ذکر کردند که آنچه از طرف ذات اقدس الهی است، اینها ناچارند احترام کنند، حفظ کنند. اینها «حجرالاسود» را می‌بوسند، معنای آن این نیست که «حجرالاسود» از اینها بالاتر است. [20] در همان خطبه اول وجود مبارک حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) که تقریباً جزء خطبه‌های مفصل حضرت است، فرمود ذات اقدس الهی مردم را آزمود: «بِأَخْجَارٍ لَا تَنْفَعُ وَلَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ»؛ به یک سلسله سنگ‌هایی که کاری از اینها ساخته نیست؛ فلان جا رکن یمانی است، فلان جا مستجار است، فلان جا حجر اسود است، این جا را ببوس، از آن جا شروع بکن، به آن جا ختم بکن، این صریح خطبه اول نهج‌البلاغه است فرمود: «بِأَخْجَارٍ لَا تَنْفَعُ وَلَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ»؛ ضار و نافع فقط خداست. اما وقتی خدا دستور بدهد آن جا را ببوس باید بگویند چشم! از آن جا شروع بکن، چشم! آن جا حرکت بکن، چشم! آن جا بایست، چشم! و برای حفظ قرآن شهید بشو، چشم! اما بدن حضرت شهید می‌شود نه جان حضرت؛ لذا فرمودند قرآن بالاتر از امام نیست. اما ما باید حواسمان جمع باشد که یک عترت داریم و یک روایت؛ عترت مثل قرآن است سلطه‌پذیر نیست، نفوذپذیر نیست، کم‌پذیر نیست. عصمت محض است مانند خود قرآن؛ اما روایات قابل جعل است، ما با روایات کار داریم، ما با این ده طایفه‌ای که روزانه - حالا بیش از اینها هست - سروکار داریم وقتی برای ما حجت است که اول مراجعه کنیم ببینیم قرآن چه می‌گوید، بعد اینها را بررسی کنیم.

در سوره مبارکه «مجادله» که مسئله «ظهار» مطرح شد، یک مردی همسرش را که سالمند بود نسبت به او بی‌مهری کرد، بدعهدی کرد، جفا کرد او راظهار کرد «ظهرک کظهر أُمّی»؛ این در جاهلیت به منزله طلاق بود و اسلام که آمد بسیاری از این احکام باطل را زیر پا گذاشت، این زن آمده شکایتش را به ذات اقدس الهی و به پیغمبرش عرضه کرد؛ آیه نازل شد بعد از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در سوره «مجادله»: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الْآتِي تَجَادَلَكُمُي زَوْجَهَا وَتَشْكِي إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»؛ [21] این زنی که آمدهظهار کرده ما شنیدیم و حالا داریم جواب می‌دهیم، «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّن نِّسَائِهِمْ»؛ [22] «نساء» مطلق است چه دائم چه منقطع، دیگر حرف صاحب ریاض را نمی‌زنیم تا به بیگانه بها ندهیم، این است که مرحوم محقق سرانجام فرمود: اظهر این است که «يقع». گرچه آن روز سخن از نکاح منقطع نبود و ظاهراً بعدها پیدا شده است یا شاید آن زمان هم بود، منتها خواص می‌دانستند. «مَا هُنَّ أَمْهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ * وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ»؛ [23] کفار مرتبه دارد. نکته این است که اینظهار حرام است، برای اینکه قرآن فرمود این منکر است و زور است و باطل است

عمده آن است که فرمود ما شنیدیم. دو جا کلمه «شنیدن» را در یک آیه به کار برد: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الْآتِي تَجَادَلَكُمُي زَوْجَهَا وَ تَشْكِي إِلَى اللَّهِ»؛ این زن که ناله کرد با خدای خود سخن گفت ما شنیدیم، بعد زن و شوهر به محکمه شما آمدند و تحاور کردند، محاوره کردند آن هم شنیدیم، «وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا». ما دو نوع شنیدن در قرآن داریم: یک شنیدنی که هر صدایی را می‌شنود؛ هم سَبَّوْا لَعْنُ و غیبت را می‌شنود، هم دعا و مناجات را می‌شنود، هر چه صدا باشد او می‌شنود، چه اینکه همه را می‌بیند «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» [24] است. یک نوع شنیدنی داریم که برای همه نیست، یک نوع دیدنی داریم که برای همه نیست؛ یک شنیدن عام داریم که «بِكُلِّ شَيْءٍ سَمِيعٌ» است، یک دیدن عام داریم که «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» است،

یک دیدن خاص داریم که خدا بعضی‌ها را نگاه نمی‌کند: «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ [25] این همان است که در دعا می‌گوییم «وَ انْظُرْ إِلَيْنَا بِرَحْمَةٍ كَرِيمَةٍ»، [26] نگاه مهربانانه، نگاه لطف، نگاه عنایت؛ این نگاه را خدا به بعضی دارد و به بعضی ندارد، با اینکه «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» است - حالا آن نظر عام و خاص از بحث کنونی ما بیرون است - یک شنیدن عام و خاص هم داریم خدا هر صدایی را می‌شنود «بِكُلِّ شَيْءٍ سَمِيعٌ» است؛ اما بعضی از چیزها را نمی‌شنود، دعای بعضی را نمی‌شنود. این که می‌گوییم «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» [27] یعنی چه؟ تو غیبت هم که می‌شنوی، سَبَّوْ لَعْنُ هم می‌شنوی! ما در محاوراتمان هم دو نوع گوش دادن داریم: یک وقت گوش دادنی است که حرف می‌زنیم این آقا می‌شنود، یک وقت می‌گوییم این آقا حرف ما را نمی‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر نمی‌رود، دو نوع یعنی دو نوع سمع ما داریم! در محاورات ما، در ادبیات ما، نه ما فارس‌ها یا عرب‌ها! دو نوع شنیدن داریم، ادبیات مردمی هم دو نوع است، می‌گوییم این آقا حرف ما را گوش نمی‌دهد یا این بچه حرف ما را گوش نمی‌دهد؛ یعنی ترتیب اثر نمی‌دهد. وقتی می‌گوییم «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» معنای آن این نیست که تو دعاها را می‌شنوی، خیر! گوش به حرف ما می‌دهی و دعای ما را مستجاب می‌کنی، وگرنه او غیبت و تهمت را هم می‌شنود. «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» یعنی تو که به بندگان توجه داری و دعاها را مستجاب می‌کنی، دعای ما را مستجاب نکن. این‌جا فرمود خدا ناله این زن را شنید؛ یعنی ترتیب اثر دارد، فوراً وحی نازل شد، آیه نازل شد، حکم ظاهر نازل شد، آن شخص هم تنبیه شد. این «سمع» اول به یک معناست، آن «یسمع» می‌تواند معنای دوم باشد؛ «فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ» ناله این زن را شنید. اینکه شنید پاسخ مثبت داد، حکم ظاهر را ظاهر کرد، گفت این کار حرام است و این شخص اگر برگشت «فَإِنْ فَأَوْ»، باید کفاره مرتبه بدهد.

این بزرگوارانی که می‌گویند «ظهار» در نکاح منقطع نیست، نه برای اینکه «نساء» شامل حالش نمی‌شود، مواظب‌اند! بلکه برای اینکه «فَإِنْ فَأَوْ» یک؛ طلاق دو؛ یا طلاق یا رجوع، هیچ کدام از این دو در نکاح منقطع نیست، لذا می‌گویند «ظهار» در نکاح منقطع نیست، «فَإِنْ فَأَوْ»؛ یعنی اگر برگردد به مسئله غریزه جنسی، این در نکاح منقطع که واجب نیست، بر نمی‌گردد، و اگر نه، طلاق بدهد این‌جا یا طلاق نیست؛ به این دو قرینه می‌گویند این آیه جریان ظاهر مخصوص نکاح دائم است. آنها می‌گویند اینها فصل مقوم نیست، اینها بعضی از آثار اوست؛ اگر کسی رابطه خود را با همسرش قطع کرد و خواست او را برنجانند همسر، چه دائم چه منقطع، باید این کار را بکند. لذا خلاقی که بین علماست برای این است که در همین سوره مبارکه «مجادله» دو اثر برای ظاهر ذکر کردند که هیچ کدام از این دو اثر در نکاح منقطع نیست، این بزرگان جواب می‌دهند که اینها مقوم ظاهر نیست، اگر جای این اثر داشته باشد مثل نکاح دائم هست، وگرنه نیست؛ ظاهر همان است که بگوید «ظَهَرَ كَظْهَرِ أُمِّي»، بخواد او را برنجانند و فاصله بگیرد؛ او یا باید برگردد و زندگی‌اش را ادامه بدهد یا رها کند و مدت را هبه کند.

پس قبل از اینکه ما به روایات برسیم، حکم آیه این است؛ حالا روایات را - ان شاء الله - جلسه آینده می‌خوانیم.

[1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 251.

[2] المسائل الصاغانیة، الشیخ المفید ج 1، ص 46.

[3] المسائل الناصریات، السید الشریف المرتضی ج 1، ص 355.

- [4] بقره/سوره 2، آیه 226.
- [5] مؤمنون/سوره 23، آیه 6.
- [6] معارج/سوره 70، آیه 30.
- [7] رياض المسائل فى تحقيق الأحكام بالذلائل، السيد على الطباطبائي ج 12، ص 271.
- [8] بقره/سوره 2، آیه 228.
- [9] نور/سوره 24، آیه 6.
- [10] شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعيليان)، المحقق الحلى ج 3، ص 48.
- [11] كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط- الحديثه)، كاشف الغطاء ج 3، ص 452.
- [12] فصلت/سوره 41، آیه 42.
- [13] الاحتجاج، الطبرسى ج 2، ص 246..
- [14] «قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَّابَةِ وَ سَتَكْثُرُ بَعْدَى....».
- [15] بحار الأنوار - ط دارالاحياء التراث، العلامة المجلسى ج 2، ص 225.
- [16] الكافى - ط الاسلاميه، الشيخ الكلينى ج 1، ص 69.
- [17] نحل/سوره 16، آیه 44.
- [18] حشر/سوره 59، آیه 7.
- [19] دعائم الإسلام، قاضى نعمان مغربى ج 1، ص 28.
- [20] كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط- الحديثه)، كاشف الغطاء ج 3، ص 452.
- [21] مجادله/سوره 58، آیه 1.
- [22] مجادله/سوره 58، آیه 2.
- [23] مجادله/سوره 58، آیه 2 و 3.
- [24] ملك/سوره 67، آیه 19.
- [25] آل عمران/سوره 3، آیه 77.
- [26] مصباح المتهجد، الشيخ الطوسى ج 1، ص 149.
- [27] آل عمران/سوره 3، آیه 38.